

خاطرات ازاده
سرافراز محسن اربابی ورد



سب شناسه:

خاطرات آزادہ سرافراز

کرج : نارین رسانه ، ۱۳۹۴ .

٢٩٦ ص : ١٤/٥ × ٢١ س.م.

978-600-7980-56-9

11776

14-2671

فُيَا

کتابنامه به صورت زیر نویسد .

اربابی، فرد، محسن، ۱۳۴۴ - خاطرات

ننگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷--

١٠٨٥ - خطرات

DSR ۱۶۲۹ / الف ۴ خ ۱۳۹۰

955-1-1-92

F1F+1



عنوان:

سعی و اہتمام:

محمد علی جلوداری

حروفچین:

دفتر حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

ویراستار اوّل:

جمشید فتحی

سر ویراستار:

ابوالقاسم غلامی، مایانی،

طراح جلد:

انتشارات نارین رسانه

ناشر:

انتشارات نارین رسانه www.narein.com

• ۲۶ ۳۲۲۲۲.۶. - ۹۱۲۱۶۷۴۵۷.

شمارگان:

۱۰۰۰ جلد. سال ۱۳۹۴

قیمت:

16, 120...

حق چاپ برای انتشارات نارین رسانه محفوظ است

فوائد عجیب: اول

پیشگفتار

مجموعه خاطراتی که در پیش روی خود دارید، حاوی صفحات زین زندگی مردی است که ۸ سال دوران نوجوانی و جوانی خود را در بند اسارت در خیمان بعثی عراق، سپری کرده است. گرچه همه آنچه بر وی گذشته، نه قابل تصور است و نه قابل تصویر، اما آنچه بازگو نموده است، حدیثی حیرت‌انگیز از دوران غم‌بار سال‌ها اسارت، غربت، شعله‌ورسنگی و تشنگی می‌باشد. وی خود را این گونه معرفی می‌کند:

اینجانب محسن اربابی فرد در سال ۱۳۴۴ در یکی از محله‌های قدیمی کاشان به نام محله می‌دانگ اقا به دنیا آمده‌ام. پدرم قدیر نام داشت، علاوه بر این که در کارخانه ری بندگی و بافندگی شماره‌ی یک کار می‌کرد، به کار کشاورزی نیز ملاقه‌مند بود و در این زمینه فعالیت داشت.

پدرم در سال ۱۳۸۸ در سن ۶۵ سالگی به خاطر عارضه قلبی در فانی را وداع گفت (مرحوم پدرم متولد ۱۳۲۳ بود). تفاوت اصلی من با ایشان ۲۱ سال بود. از آنجایی که فرد زحمت‌کشی بود و سال‌ها در فراق من، غم و اندوه می‌خورد، چهره‌اش بیش از سنش نشان می‌داد و بسیار شکسته شده بود. کارگرهای کارخانه می‌گفتند: پدرت زمانی که شیفت شب بود، در راهروها و خیابان‌های داخلی کارخانه راه می‌رفت و در فراق تو گریه می‌کرد، از ما می‌پرسید: آیا

فرزندم آزاد خواهد شد؟ ما به او روحیه می دادیم که ان شاء الله
فرزندت به وطن بازخواهد گشت و تو او را در آغوش خواهی کشید.
پدرم در یکی از نامه هایش نوشته بود: زمانی که به جبهه رفتی ۵
الی ۶ ماه از تو هیچ خبری نداشتیم. شبی در حالی که مشغول
کشاورزی و آبیاری زمین بودم، لحظه ای به فکر فرو رفتم، بی اراده
فریاد زدم: خدایا! محسن مرا چه کردی؟ سپس زار زار گریستم. روز
بعد نامه ای از طریق هلال احمر به دستان رسید که تو آن را امضا
کرده بودی. از آن پس آگاه شدیم که اسیر هستی، ضمن خوشحالی،
دو هوسفتن برای تو نذر کرده و آنها را قربانی کردم.

در نامه ای دیگر، خانواده ام از من خواسته بودند نام برادری را که تازه
متولد شده بود انتخاب کنم، من هم نام او را سجّاد نهادم، ولی از
آنجایی که نامه پس از ماه ها به دست خانواده ام رسید، اثری نداشت
و آنها نام او را مرتضی گذاشته بودند.
حالا سه برادر و یک خواهر دارم، هر چهار نفر ازدواج کرده و زندگی
مستقّلی دارند.

دوران ابتدایی را در مدرسه ی شهید جهانی و سطح راهنمایی را در
مدرسه ی عارف دنبال کردم.

متأسفانه در آن دوران، کمتر به تحصیل اهمیت می دادند، پس از اتمام
سال اول راهنمایی درس را ترک کردم و به کارخانه ی ری آمدم. در
اولین سال کارم زمزمه ی اعتراضات به رژیم طاغوت آغاز شد. کم کم
تظاهرات و اعتصاب ها گسترش یافت و به کارخانه ی ما هم رسید. با
اینکه سن زیادی نداشتم، هنگامی که کارگران اعتصاب می کردند و یا
به صورت دسته جمعی در تظاهرات شرکت می کردند، آنها را همراهی

می‌کردم. پدر و مادرم مرا از این کار جلوگیری نمی‌کردند ولی توصیه می‌کردند، چون نوجوان هستی، باید حواست جمع باشد که توسط کماندوها دستگیر نشوی یا مورد اصابت گلوله قرار نگیری.

اولین جرقه‌هایی که باعث شد در تظاهرات شرکت کنم و به این فضاها کشیده شوم این بود که در دوران ابتدایی، پدر و مادرم در یکی از روزها، صحبت از آیت الله خمینی (ره) می‌کردند و می‌گفتند: ایسان مرجع تقلید است و صاحب رساله، با رژیم شاه مخالف است و رژیم او را از ایران اخراج کرده، در عالم بچگی حساس شدم و از آنها سوالاتی پرسیده‌ام. به رسته جواب دادند و گفتند: نباید صحبت خمینی را پیش دیگران بکشی و...

اما داستان اسارت‌م به نیمه‌ی اول سال ۱۳۶۱ بازمی‌گردد که در سن ۱۶ سالگی عازم جبهه‌های حی علیه نظامی سدام و در عملیات رمضان به اسارت بعضی‌های کافر درآمدم. پس از هشت سال اسارت در تاریخ ۱۳۶۹/۵/۳۰ به وطن بازگشتم و مجدد در دانشگاهی ریسندگی و بافندگی شماره یک، مشغول به کار و پس از سال‌ها رسته شدم.

پنج ماه پس از آزادی ازدواج نمودم و حاصل آن دو فرزند می‌باشد. پس از آزادی از اسارت، وارد محیطی شده بودم که یک سال از آن دور بوده و نسبت به بسیاری از مسائل اجتماعی آگاهانه را نداشتیم.

اگر شرایط برایم فراهم می‌شد، می‌توانستم از استعداد و توانایی‌هایم نهایت استفاده را بکنم. در اسارت، قرآن را کاملاً حفظ کرده بودم، همچنین بخش زیادی از نهج البلاغه را حفظ داشتم. زبان انگلیسی و عربی را فراگرفتم، استاد ورزش رزمی بودم. در زمینه‌ی کارگردانی،

بازیگری تئاتر، خطاطی و... فعال بودم. پس از اسارات، تحصیلاتم را ادامه دادم، لیسانس زبان انگلیسی گرفتم. تصمیم داشتم که تحصیلاتم را ادامه بدهم که در پیچ و خم‌های زندگی گرفتار و سال-ها به ساختن خانه مشغول بودم و این موجب شد که از ادامه‌ی تحصیل بازمانم.^۱

در پایان بر خود لازم می‌دانیم از کسانی که در این امر خیر ما را یاری نموده‌اند، تشکر و قدردانی نماییم.

دفتر حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس
شهرستان کاشان

۱- این مرکز ۲۶ جلسه افتخار مصاحبه با او را داشت و توانست خاطراتش را ثبت و ضبط نماید.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۵	پادشاهان غدير اصفهان
۱۹	پنک
۲۲	محسن، محسن شده شد
۲۲	خوش اقبال
۲۳	لحظه‌ی اسارت
۲۴	آماده‌ی شهادت
۲۶	عطش
۲۸	محاسن
۲۹	خرس خمینی
۳۲	مستشفى (بیمارستان)
۳۷	سنگدل
۳۸	علی تهرانی
۴۰	آمپول
۴۱	الله کریم
۴۲	لباس پلنگی
۴۳	غروب
۴۳	تیمم
۴۴	عید فطر
۴۸	عفونت

۴۹	شراب
۵۰	عمل جراحی
۵۱	پادگان الرشید
۵۳	دعای توسل
۵۴	راننده تریلی
۵۶	اعدام
۵۹	امداد غیبی
۵۹	بازجویی
۶۰	غسل
۶۲	صلابت
۶۵	نمایش قدرت
۶۷	آذری زبان
۶۹	تلاوت
۷۰	رؤیای صادق
۷۳	استخبارات
۷۶	صمّون
۷۹	شناسایی
۸۰	بوی کباب
۸۲	اردوگاه
۸۱	حبّانه
۸۶	قصعه
۹۲	ترفند
۹۵	توبه نصوح

۹۶	نوار ترانه
۹۸	فرار
۹۹	رهبریت دینی
۱۰۰	هدایت
۱۰۱	خود بخفته
۱۰۳	فتشک
۱۰۵	نارنجک
۱۰۵	تغییر جهت
۱۰۶	محرم
۱۰۸	حانوت
۱۰۹	فرمانده اسیر
۱۱۰	صلیب سرخ
۱۱۱	خواب دایی ناصر
۱۱۴	هشتم آذر
۱۲۲	شپش
۱۲۳	ساندویچ
۱۲۱	حلوا
۱۲۰	جمعه
۱۲۶	حاج آقا ابوترابی
۱۲۹	نامه
۱۳۰	شماره صلیب سرخ
۱۳۱	سیب درختی
۱۳۲	اسیر افغانی

۱۳۳	مصاحبه
۱۳۳	پارتی بازی
۱۳۴	تفتیش
۱۳۶	خودکار
۱۳۷	انار
۱۳۸	کاغذ
۱۳۸	کامی
۱۴۱	تخته سیاه
۱۴۲	خطّ علی
۱۴۲	قفس الخرس الخ بنیین
۱۴۳	محمد گاوی
۱۴۵	مدارا
۱۵۰	ورزش
۱۵۲	رجل دینی
۱۵۳	مطالعه
۱۵۴	عمو غلام
۱۵۶	دکتر علاءالدین
۱۵۸	فراگیری قرآن
۱۶۱	تصاویر یادگاری
۱۶۱	دارالسلام
۱۶۶	کامی ساما
۱۷۱	ضمیر مؤنث
۱۷۳	نمایش تاثیر

۱۸۰	صله رحم
۱۸۲	آخوند درباری
۱۸۵	نماز اول وقت
۱۹۴	عاشورا
۱۹۹	روزنه دیواری
۱۹۹	زنان انفرادی
۲۰۱	گاو بنی اسرائیل
۲۰۲	الیمت
۲۰۵	قنדרه
۲۰۶	شیر خشک
۲۰۸	ید واحد
۲۱۵	بختک
۲۱۹	حلالیت
۲۱۸	شراکت با گاو
۲۲۱	عیدی
۲۲۳	حسانیت احمقانه
۲۲۳	غارث
۲۲۴	خودکشی
۲۲۵	اخبار
۲۲۷	با نوای کاروان
۲۲۸	رادیو
۲۲۹	قطعه نامه ۵۹۸
۲۳۱	خبرنگار

۲۳۲	مذاکره
۲۳۴	دعوی ساختگی
۲۳۷	سوت میخ
۲۴۱	حفاظت
۲۴۲	پلنگ صورتی
۲۴۴	آمار
۲۴۶	آر و گاه خیبر
۲۴۸	توسل
۲۴۹	خواب حقیر
۲۵۰	زیارت مربلا
۲۶۵	متوفی
۲۶۸	روحیه
۲۶۹	آنفلانزا
۲۷۱	خیالات
۲۷۲	غفلت از یاد خدا
۲۷۴	طنز تلخ
۲۷۶	نسیم آزادی
۲۸۲	آخرین لحظات
۲۹۱	حسن ختام
۲۹۳	گل صبر (شعر)